

ارزیابی جایگاه مغولان و ایرانیان در *شهنشاهنامه* احمد تبریزی
(بر اساس رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و بررسی فنون زبانی و بلاغی)

مهشید گوهری^۱

دکتر جواد عباسی^۲

دکتر محمدجواد مهدوی^۳

چکیده

منظومه حماسی - تاریخی *شهنشاهنامه*، یکی از تاریخ‌های عمومی مغولان است. احمد تبریزی منظومه خود را در اواخر عصر حکومتی ایلخانان دوران مغول بر ایران سروده و به همین علت معمولاً از نقد آشکار چنگیزخانیا و مغولان سر باز زده و حتی در ظاهر، تصویری مثبت از آن‌ها ارائه داده است؛ اما او در لایه‌های درونی تاریخ‌سروده‌هایش، دلبستگی خود به ایران و ایرانیان را بروز داده است و کوشیده تا به شکلی پنهان و با به کارگیری هدفمند ابزارهای زبانی و بلاغی، تصویری نقادانه از چنگیزخانیا و مغولان به دست دهد و در مقابل، ایرانیان و برخی شخصیت‌های نمادین آن‌ها از جمله سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه را با چهره‌ای مثبت و ستوده نشان دهد. در این مقاله با استفاده از روش تحلیل گفتمان انتقادی و بررسی فنون مختلف زبانی و بلاغی از جمله چگونگی انتخاب واژگان، تشبیهات و استعاره‌ها، استناد به گفتمان‌های مسلط و مقبول مانند تشبیه به شخصیت‌های *شاهنامه* فردوسی، ارتباط دادن با مذهب، مدح و نکوهش از زبان دیگران و توصیف مبالغه‌آمیز و معنادار نبردها در دو جبهه مغولان و ایرانیان، مفاهیم و منظوره‌های نهفته در لایه‌های پنهان ابیات *شهنشاهنامه* و تعلق خاطر تبریزی به سرزمین و هویت ایرانی نشان داده شده است.

کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمان انتقادی، *شهنشاهنامه*، احمد تبریزی، *شاهنامه* فردوسی، مغولان، ایرانیان.

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، نویسنده مسئول mahshidgohari@yahoo.com

۲- استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد jabbasi@um.ac.ir

۳- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد mahdavy@um.ac.ir

مقدمه

بهره‌گیری از زبان شعر برای ثبت تاریخ یا بازتاب دادن رویدادهای تاریخی یکی از سنت‌های کهن در تاریخ ادبیات و تاریخ‌نویسی ایرانیان است. گاه مورخان برای انتقال منظور خویش و یا آراستن و مؤثرتر کردن مطلب مورد بحث خود، اشعار یا ابیاتی از خود یا دیگران را در لابه‌لای تاریخ‌نوشته‌هایشان آورده‌اند و گاه کسانی که طبع سرودن داشته‌اند، دست به تدوین منظومه‌هایی تاریخی زده‌اند. نتیجه چنین روندی، آمیختگی یا همنشینی گسترده تاریخ‌نویسی و شعر در گذر زمان در نزد ایرانیان بوده است. بارزترین عرصه تجلی این همنشینی را می‌توان در سرایش شاهنامه‌ها و تاریخ‌های منظومی دید که به‌ویژه با سرایش شاهنامه فردوسی در تاریخ ادبیات و تاریخ‌نویسی ایران تثبیت شد.

یکی از دوره‌های مهم شاهنامه‌سرایی و تاریخ‌نویسی منظوم در ایران، دوره‌های مغول و تیموری است که می‌توان آن را نقطه اوجی در تاریخ آفرینش‌هایی از این نوع دانست. حمله و سلطه مغولان بر ایران به رغم آثار زیان‌باری که به‌جا گذاشت، با حذف خلافت عربی عباسیان و قرار دادن ایران در واحدی سیاسی نظیر ایران ساسانی (قلمرو ایلخانان)، به‌طور ناخواسته زمینه‌ساز احیای بخش‌هایی از هویت ایرانی و از جمله رونق بیش از پیش زبان فارسی و جلوه‌های آن مانند شعر فارسی و شاهنامه‌سرایی گردید. ترجمه آثاری چون تاریخ بیهیمی (عبدالجبار عتبی)، سیرت جلال‌الدین (نسوی) و تاریخ سیستان (از نویسندگانی گمنام) و غلبه تقریباً کامل تاریخ‌نویسی فارسی بر تاریخ‌نویسی عربی که در آثاری چون تاریخ جهانگشای جوینی، طبقات ناصری جوزجانی، جامع‌التواریخ رشیدی، تاریخ وصاف و بعدها ظفرنامه‌های شامی و یزدی و روضه‌الصفای میرخواند جلوه یافت، نمایانگر چنین تحولی است. پیدایش منظومه‌های تاریخی را نیز باید در چنین فضایی مورد توجه قرار داد. چنانکه «در این دو دوره [مغول و تیموری] دوشادوش نهضت تاریخ‌نویسی، نهضت نظم حماسه‌های تاریخی نیز قابل توجه است» (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۵۵۵).

منظومه شهنشاه‌نامه، سروده احمد تبریزی، یکی از تاریخ‌سروده‌های این دوران در باب تاریخ مغولان و احوال چنگیزخان و جانشینان او تا عهد سلطان ابوسعید بهادرخان است که کار نظم آن در سال ۷۳۸ هجری، یعنی دو سال پس از مرگ این ایلخان، به پایان رسیده است. این اثر که بیش از شانزده‌هزار بیت است، تا کنون چاپ نشده و تک نسخه خطی آن در ضمن مجموعه‌ای چهاربخشی که در بحر متقارب سروده شده، در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود (همان: ۵۵۸).^(۱)

«احمد تبریزی *شهنشاهنامه* را به تقلید از *شاهنامه فردوسی* و شاید در رقابت با وی نوشت و این منظور از آنجا آشکارتر می‌گردد که او سعی دارد منظومه خود را تنها با استفاده از زبان و واژه‌های فارسی دری به رشته نظم بکشد» (راشکی، ۱۳۸۹: ۱۳۳).

احمد تبریزی به عنوان شاعری ایرانی که در اردوگاه دشمن (مغول) به سر می‌برده، اگرچه همانند بسیاری از مورخان معاصر خود ملاحظهٔ اربابان قدرت را کرده، اما به نظر می‌رسد در عین حال به گونه‌ای پنهان و با بهره گرفتن از ابزارهای زبانی و بلاغی، کوشیده تا دلستگی‌های خویش به ایران و ایرانیان را نیز بیان کند. برای ارزیابی این بخش از منظور شاعر می‌توان از روش تحلیل گفتمان انتقادی و بررسی ساختارهای زبانی متن کمک گرفت. «تحلیل گفتمان انتقادی رویکردی جدید در زبان‌شناسی است که ریشه در آرای فلاسفه جدید به خصوص فیلسوف فرانسوی میشل فوکو دارد. در این رویکرد، زبان به مثابهٔ عملی اجتماعی است که با ایدئولوژی گره خورده است و گفتمان‌ها به وسیلهٔ روابط قدرت و ایدئولوژی‌ها شکل می‌گیرند» (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۵۹). بر این اساس «همهٔ اجزای صوتی، واژگانی و نحوی زبان، خواه‌ناخواه با دیدگاه ویژه‌ای مرتبط هستند و در خدمت بیان منظور و نیت خاص مؤلف می‌باشند» (یارمحمدی، ۱۳۸۵: ۶۴). در چنین فضایی گاه نویسنده و شاعر به شکلی هدفمند با به کارگیری ساختارهای نحوی، بلاغی و زبانی خاص، سعی می‌کند تا عقیدهٔ خود را به خواننده القا کند.

یکی از روش‌های متداول و تأثیرگذار برای القای نظر خود به خوانندهٔ اثر که در مباحث تحلیل گفتمان انتقادی نیز مورد توجه است، مرزبندی بین «خودی» و «غیرخودی» و موضع‌گیری در مقابل قطب مخالف است؛ نویسنده یا شاعر سعی می‌کند با مثبت‌نمایی خودی و منفی نشان دادن غیرخودی، تصویر دلخواه خود از رویداد مورد نظر را ایجاد کند.

در مقاله حاضر نیز به دلیل حضور شاعر در دربار مغول، برای تبیین بهتر داده‌های منظوم او، چنگیزخان و مغولان به عنوان قطب خودی و ایرانیان و دشمنان مغولان به عنوان قطب غیرخودی در نظر گرفته شده‌اند. سپس کوشش شده است تا القائات او در مسیری مخالف این دسته‌بندی بازشناسی شود. به عبارت دیگر هرچند سرایندهٔ *شهنشاهنامه*، وابسته به گفتمان مسلط بر جامعه است و به ظاهر در قطب مغولان قرار دارد و آن‌ها را مدح و ستایش می‌کند، در حقیقت و به گونه‌ای پنهان به قطب غیرخودی و دشمن در این جبهه‌بندی، یعنی ایرانیان دلستگی نشان می‌دهد. برای دستیابی به این منظور، فنون مختلف

زبانی و بلاغی از جمله چگونگی انتخاب واژگان، تشبیهات و استعاره‌های معنادار، پیوند دادن گفتمان مسلط (مغول) از طریق تشبیه به شخصیت‌های شاهنامه و ارتباط با مؤلفه‌های مذهبی، مدح و نکوهش‌های پنهان و توصیف معنادار نبردها در دو قطب خودی (مغولان) و غیرخودی (ایرانیان) مد نظر قرار گرفته است. در چنین چارچوبی از خودی‌ها، افرادی چون چنگیزخان و اجداد و دو نفر از فرزندان او (اگتای و تولوی) و از غیرخودی‌ها، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه برای پیش بردن بحث انتخاب شده‌اند.

۱- تصویر خودی (مغولان)

احمد تبریزی که تاریخ خود را در درون نظام حاکم مغول و برای ایشان سروده، هیچ گاه به‌طور مستقیم از چنگیز و فرزندانش به بدی نام نبرده و معمولاً با عبارات و تشبیهات مثبت از آن‌ها یاد کرده است، اما در بسیاری از موارد با وجود لایه ظاهری متن که به مدح و شرح دلاوری‌های چنگیزخان و یارانش پرداخته، در حقیقت با بهره‌گیری از توصیفات و واژگان کنایی، تصویری از ستمگری، خونریزی و قساوت آن‌ها نیز به‌دست داده است. هنگامی هم که از طبقه حاکم مغول فاصله گرفته و از سپاهیان مغول سخن گفته، در اغلب موارد تصویری منفی از آن‌ها ارائه کرده است و به‌ندرت دیده می‌شود که از آن‌ها با لحنی مثبت یاد کند. گویی شاعر بسیاری از صفات منفی چنگیزخان و فرزندانش را به سپاه مغول نسبت داده تا بدین وسیله هم از خشم مغولان مصون بماند و هم تصویری واقعی را از ایشان در پیوند با رفتارشان با هموعان خودش (ایرانیان) در برابر چشم خواننده قرار دهد.

۱-۱- تصویر مثبت چنگیزخان

۱-۱-۱- توصیفات مثبت چنگیزی

واژه‌پردازی قلمروی عمده و شناخته شده برای بیان و اقتناع ایدئولوژیک است (وندایک، ۱۳۸۲: ۴۴۲). احمد تبریزی نیز سعی کرده با به‌کاربردن واژگان و صفات مناسب، تصویری مثبت از چنگیزخان و خاندان وی نشان دهد. هرچند این اوصاف و تشبیهات، پوسته ظاهری اثر او را شکل داده باشند و چه بسا خواننده اشعار او، با خواندن شرح خونریزی‌ها و کشتارهای مغولان در ضمن این توصیفات مثبت، در نهایت تصویری نکوهیده از آن‌ها به عنوان سرکرده مغولان به دست آورد.

در بخش‌های اولیه منظومه *شهنشاهنامه*، از داستان یافتن بن نوح تا داستان تموچین که حدود ۵۰۰ بیت را دربرمی‌گیرد، اجداد چنگیزخان به اجمال معرفی شده‌اند و در اغلب موارد از آن‌ها به نیکی یاد شده است. به عنوان نمونه در توصیف قوتله، جد اعلای تموچین (چنگیزخان)، شاعر تعابیر مثبت و شکوه‌مندی به‌کار برده و دلیری و نیرومندی او را ستوده است:

از ایشان یکی قوتله نام داشت	که از سنگ چون کوه اندام داشت
گران‌تر ز کوه و کمر ساز او	گذشتی ز صد کوه آواز او
گو شیردل خسرو زورمند	به یک زخم خوردی یکی گوسپند
خرد خیره در سهمگن پیکرش	هنر بار بازوی زورآورش

(تبریزی، ن. خ. ۲۷۸۰: ۴۵ ب)

شاعر دربارهٔ یسوکا، پدر چنگیز نیز صفات مثبت بسیاری آورده و چندین بار او را دارای فرّشاهی دانسته است:

یسوکا خداوند اورنگ شد	درخشیده از فرّ و فرهنگ شد
همایون نژادی هنرپیشه‌ای	جهانی گرفته هر اندیشه‌ای

(همان)

بهترین توصیفات دربارهٔ اجداد تموچین، در بخش زادن فرزندان آلان‌قوا از مادر دیده می‌شود. آلان‌قوا، جدّ چنگیزخان، با صفاتی همچون «مه سروبالای پرهیزگار» و «نازنین» توصیف شده و با نظیره‌سازی با داستان بارداری مریم، مادر مسیح، بارداری او از خورشید دانسته شده و با تمسک به این بن‌مایهٔ اسطوره‌ای، تبار چنگیزخان نیز مقدس جلوه داده شده است:

نشسته یکی روز بر جای خواب	بدو اختری تافت چون آفتاب
مه سرو بالای پرهیزگار	ز خورشید تابنده شد باردار
مرا نیست تاوان چنین گفته‌اند	بر این نازنین آفرین کرده‌اند
مغل را نگر مردم دیگرند	که یک‌رویه از پشت ماه و خورند
سهی بارور شد چو مریم به باد	مسیحا دمی را ز ناگاه زاد

(همان: ۴۵ الف)

البته نکته مهم و قابل توجه این است که شاعر با آوردن عبارت «مرا نیست تاوان چنین گفته‌اند»، به صراحت از خود سلب مسئولیت کرده و خود را تنها راوی این نقل قول دانسته است و تلویحاً حقیقت این روایت را زیر سؤال برده و مورد شک قرار داده است.

تبریزی در بیشتر مواضع با صفاتی مثبت از چنگیز خان نام برده، بارها او را به خورشید و ماه تشبیه کرده، چهره و گفتارش را ستوده و وی را دارای فرّشاهی دانسته است؛ چندین بار هم از زبان دوستان و دشمنانش اشاره کرده که او از آب و خاکی دیگرست:

سرشش ز آب و ز خاکی دگر	سپهر خرد آفتاب‌ی دگر
دل شـهریاری سـر سـروری	درخشان رخش از بلنداختری
درخـشنده مانند خورشید باز	سپه را پدید آمد امید باز

(همان: ۴۷ الف)

علاوه بر این، در شعر احمد تبریزی بارها چنگیز خان به دانشوری و والاگری وصف شده و در پادشاهی، پهلوانی و گندآوری، یگانه و بی مانند خوانده شده است؛ به عنوان مثال هنگامی که شاعر کودکی و بالندگی تموچین را گزارش می‌کند، دلاوری، دانش و گفتار او را می‌ستاید:

شبی بی تموچین نمی‌کرد روز	تموچین چو خورشید گیتی‌فروز
زبردست چون شیر و سرخوش ز شیر	به یک دست پستان به یک دست تیر...
روان گشت و گویا و شیرین سخن	ز نوباه شد خیره پیر کهن
روانبخش چون آب دیدار او	چو دریا گهرپاش گفتار او

(همان: ۴۶ ب)

در برخی موارد هم شاعر دلاوری و جنگجویی چنگیز خان و فرزندانش را همراه با بازتاب دادن بی‌رحمی و خون‌ریزی‌هایشان مورد توجه قرار داده است؛ به گونه‌ای که خواننده را با ابعاد منفی شخصیت مغولان نیز آشنا می‌کند:

بریزد ز آسیب تیغ تو پیر	ز مرغ و ز ماهی به خشک و به تر
دلاور چو سالار دیده ندید	چو تو تخت هیچ آفریده ندید...

چو شمشیر خون جهان خورده‌ای چه‌ها دیده‌ای و چه‌ها کرده‌ای

(همان: ۵۶ الف)

احمد تبریزی فرزندان چنگیزخان به‌ویژه تولوی (تولی) و اگتای (اوکتای) را نیز ستوده است. او بارها تولوی را به خورشید، مهر، سروسهی و امثال آن‌ها تشبیه کرده و مردی و هنر او را ستوده است. باید توجه داشت که تولوی جدّ خاندان ایلخانی است که تا زمان سرایش *شهنشاهنامه* بر ایران حکومت داشتند و در دیدگاه مورخان ایرانی نیز جایگاه خاصی برای او در میان فرزندان چنگیزخان در نظر گرفته شده است:

چو او کی ندیده است چشم سپهر به مردی و دانش به فرّ و به چهر

(همان: ۷۱ ب)

همچنین شاعر در مورد اگتای، جانشین چنگیزخان که مورخان مسلمان و ایرانی او را به ملایمت و مدارا با مسلمانان ستوده‌اند، بارها صفات مثبتی همچون بخشندگی و دهش را به کار برده است؛ به عنوان نمونه، تبریزی درباره‌ او می‌گوید:

خدیوی که خورشید در سایه داشت ز دریا و کان بیش سرمایه داشت
نبخشید هرگز چو او هیچ کس جهان‌بخش او را توان گفت و بس

(همان: ۷۲ ب)

علاوه بر این، تبریزی بخشی از منظومه را با عنوان «داستان قآن و عدل کردن»، به داستان‌های اغراق‌آمیز در باب بخشش و دادگری او اختصاص داده است که البته به تقلید از تاریخ‌نگاری‌های عصر مغول مانند *تاریخ جهانگشای جوینی* است (جوینی، ۱۳۸۷: ۳۷۸/۱-۴۱۵). در نهایت احمد تبریزی *شهنشاهنامه* خود را موجب جاودانگی اگتای دانسته است:

رود هر که باشد از اینجا روان کجا رفت قآن دریا روان
دل و دست او رشک دریا و کان از این نامه نامش بود جاودان

(تبریزی، ن.خ. ۲۷۸۰: ۸۱ ب)

۱-۲- استناد به گفتمان‌های مقبول و مسلط برای معرفی بزرگان مغول

یکی از شیوه‌های بلاغی مؤثر برای بیان و تثبیت یک ایدئولوژی، پیوند دادن عناصر مجموعه ایدئولوژیک با گفتمان‌های مسلط و مشروع است. احمد تبریزی به دو شکل از این روش بهره گرفته است: یکی تشبیه کردن شخصیت‌های تاریخی مغول به شخصیت‌های شاهنامه فردوسی و دیگری مرتبط کردن آن‌ها با عالم غیب و اعطای خصلت‌های الهی و مذهبی به آن‌ها؛ چنان که می‌دانیم این هردو در فرهنگ ایرانی اساس مقبولیت و مشروعیت گفتمان‌های مختلف بوده است. یکی از شیوه‌های رایج برای ستایش و افزودن مقام و ارزش شخصیت‌ها در آثار ادبی و منظومه‌های حماسی، تشبیه آن‌ها به شاهان و پهلوانان شاهنامه فردوسی است؛ گویی شاهنامه در مرکز گفتمان‌های حماسی زبان فارسی قرار دارد. به طور کلی در سروده‌ها به دو شکل از شخصیت‌های شاهنامه‌ای استفاده می‌شود: «یا شاعران ممدوح را به این اشخاص تشبیه کرده‌اند و یا این که در مقام مقایسه، مخاطب مدیحه را بر آن‌ها ترجیح داده‌اند» (آیدنلو، ۱۳۸۳: ۲۲).

سراینده شهشاهنامه نیز در بسیاری از موارد، از این شیوه بهره گرفته است؛ از جمله در بخش اول منظومه که به توصیف اجداد چنگیز اختصاص دارد، یافث بن نوح، جد نخستین مغولان به کیومرث و جمشید تشبیه شده و جایگاهی مانند شاهان پیشدادی برای او در نظر گرفته شده است:

چو سرو سهی بود بالای او ندیده مه و مهر همتای او
جهانگیر چون ماه و خورشید بود جهان را کیومرث و جمشید بود

(تبریزی، ن.خ. ۲۷۸۰: ۴۲ ب)

چنگیزخان نیز چندین بار به شاهان و پهلوانان شاهنامه مانند جمشید، فریدون، اسکندر، رستم و زال تشبیه شده و حتی در برخی از موارد بر آن‌ها برتری یافته است. برای نمونه در ابیات زیر، شاعر ابتدا ویرانگری چنگیزخان را توصیف کرده و سپس او را بر شاهان شاهنامه برتری داده است. گویا سراینده شهشاهنامه بعد از ارائه تصویری خشن و ویرانگر از چنگیزخان، از بیم ممدوح بلافاصله به ستایش او می‌پردازد تا با استفاده از این روش که مدح بعد از ذم است، از ظن بد مغولان در امان بماند:

همه آب شمشیرش از زهر ناب جهان کرده ویران چو آتش چو آب
 چو سالار خسرو ز مادر نژاد مگو از کیومرث وز کیکباد
 برو یاد ضحاک تازی مکن مگو از فریدون و بازی مکن
 (همان: ۶۸ الف)

همچنین شاعر چندبار پسران چنگیزخان، به‌ویژه تولوی و اگتای را به شاهان *شاهنامه* مانند فریدون، منوچهر، لهراسب و گشتاسب تشبیه کرده و از جمله تولوی را «فریدون‌نژاد منوچهرچهر» (همان: ۶۰ الف) لقب داده است. همچنین درباره او گفته است:

خدایو جهان سال او سی و هشت ولی چون سکندر جهان را بگشت
 زهی چاکر او را ز ترک و ز روس به کردار دارا و چون فیلقوس
 تناور چو پیل و دلاور چو شیر چو لهراسب و گشتاسب و چون اردشیر
 (همان: ۷۲ ب)

در زمینه پیوند با عالم غیب و الوهیت نیز شاعر چندبار چنگیزخان را به این وادی کشانیده است؛ چنان که در چند مورد، حمله او به ایران و کشتار و ویرانی ناشی از آن، نتیجه فرمان و خواست خداوند دانسته شده است. این شیوه بلاغی آنجا که چنگیزخان با منادی غیب یا سروش سخن می‌گوید و فرمان یورش به ایران را از او دریافت می‌کند، به‌خوبی مشهود است. در اینجا ابتدا چنگیزخان خداوند را ستایش می‌کند؛ سپس با بیان ستم و گناه خوارزمشاه، از جهان‌آفرین یاری می‌خواهد. پیک الهی در پاسخ، به او فرمان می‌دهد تا به ایران حمله کند. بدین ترتیب از یک‌سو چنگیزخان ماهیتی مقدس و مذهبی می‌یابد و از دیگر سو حمله او به ایران و کشتارهای او نتیجه اراده الهی قلمداد می‌شود:

چنین گفت بینا و دانا تویی به هر جا که جویندت آنجا تویی
 ستایش کند ماه و ماهی تو را تو را می‌رسد پادشاهی تو را
 اگر کرد بیداد خوارزمشاه به بیهوده گر کشت و دارد گناه
 مرا زور ده تا به روز نبرد برآرم روان ستمکاره مرد
 سخن گفت دانسته یکرویه راست به گوش آمد او را که نیرو تو راست

به فریاد رس مرد بیچاره را
بکش تا توانی ستمکاره را
(همان: ۵۹ الف)

همچنین زمانی که چنگیز در مسجد بخارا با مردم سخن می‌گوید، باز هم به این نکته اشاره می‌کند که
یورش او به ایران زمین، نتیجه گناه و نافرمانی مردم از خداوند بوده و او تاوان آن گناه است:

نه در بند این دام و دانه منم
شما راست تاوان بهانه منم
جهان آفرین گفت فرمان برید
به هر دو جهان تا ز من جان برید
نبردند فرمان من آمدم
چو باد خزان در چمن آمدم
ز اندازه بردند بیرون گناه
ستمکاره را روز باشد سبیه
(همان: ۶۱ الف)

البته این موضوع که چنگیز عذاب الهی خوانده شده و به نوعی تصویری منفی از او ارائه شده است،
نکته جدیدی نیست؛ این ذهنیت در میان علمای دینی و عرفای ایرانی همچون نجم رازی و مولوی نیز
رایج بوده و در آثار تاریخی دیگر از جمله تاریخ جهانگشای جوینی نیز چندبار به این موضوع اشاره شده
است (جوینی، ۱۳۸۷: ۲۸۱/۱).

از دیگر موارد مشروعیت‌بخشی و برقراری ارتباط با مؤلفه‌های مذهبی، بیان احترام اگتای قآن به پیامبر
اسلام (ص) است. به گفته تبریزی، اگتای هرگاه نام پیامبر اسلام را می‌شنید، زمین را به نشانه احترام
می‌بوسید:

چو نام پیامبر شنیدی به گاه
زمین بوس کردی روان پادشاه
(تبریزی، ن.خ. ۲۷۸۰: ۸۱ الف)

زمانی که یکی از اطرافیان اگتای به او می‌گوید که در خواب دیده که چنگیز خان به کشتن مسلمانان
فرمان داده است، او خشمگین می‌شود، گوینده را دروغ‌گو می‌خواند و فرمان می‌دهد تا بر دهان او تیغ بنهند:

کنم تیره بر چشم تو آفتاب
بدان تا نینسی از این گونه خواب
بفرمود تا بر دهانش زدند
دم تیغ را بر دهانش زدند
(همان)

۱-۱-۳- مدح مغولان از زبان دیگران

یکی دیگر از روش‌های بلاغی برای ارائه چهره‌ای مثبت از خودی، مدح و ستایش از زبان دیگران- خصوصاً از زبان دشمن- است. در *شهنشاهنامه* هم گاه سپاهیان دشمن یا یکی از مخالفان چنگیزخان، او را می‌ستایند؛ گرچه معمولاً این ابیات به شکلی ضمنی به خون‌ریزی و ستم چنگیزخان نیز اشاره دارند؛ به عنوان مثال در دو بیت زیر، یکی از سرداران کوشلک خان فراری نایمان‌ها از دست چنگیزخان، به وصف خان مغول می‌پردازد:

ندیدم چو چنگیزخان شهریار نه من دید و نه چرخ و نه روزگار
ز بهر تو پر پرسش و جست‌وجو چه سرها که شد خاک از دست او
(همان: ۵۸ الف)

در *شهنشاهنامه*، تولوی و اگتای بیش از سایر فرزندان چنگیز مورد ستایش قرار گرفته‌اند و بارها توسط سپاهیان، سرداران و حتی دشمنانشان مدح شده‌اند؛ به عنوان مثال یکی از سپاهیان جلال‌الدین خوارزمشاه، از اگتای نزد جلال‌الدین چنین ستایش می‌کند:

او گاتا شنیدم که قاآن شده است خدیو سپاه جهان‌بان شده است
از او گشت خرم دل مستمند ز داد و دهش گشت نامش بلند
(همان: ۷۴ الف)

چنگیزخان نیز بارها پسرانش را ستوده است. زمانی که چنگیز در تقسیم جهان بین پسرانش، تخت شاهی را به اگتای می‌بخشد، مردانگی، بخشش و جوانمردی او را می‌ستاید. همچنین چندبار چنگیز، هنر، مردی و دلاوری تولوی را ستایش کرده است:

به تولی نگه کرد سالار شاد چنین گفت پورا سرت سبز باد
تو را نیست اندیشه ای زورمند که باشد زبردست را سر بلند
سزد گر ستایم تو را در سپاه ز آورد تو خیره آوردگاه
هنر داری و دل برانگیز رخس جهان را به مردی بگیر و ببخش
(همان: ۶۳ ب)

۱-۲- چهره منفی مغولان (خودی)

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، تبریزی در کمتر موردی آشکارا از چنگیزخان و فرزندانش با صفات منفی نام برده است. شاعر که در دوران حاکمیت بازماندگان چنگیزخان می‌زیسته، برای برنینگختن خشم آن‌ها، تنها به شکلی پنهان و با به‌کارگیری ابزار زبانی و بلاغی توانسته به نقد مغولان پردازد. جای شگفتی است که کسی در درون یک گفتمان، تصویری منفی از نیروهای خودی ارائه دهد، اما تبریزی با به‌کاربردن عبارات و جملات معنادار، شرح هدفمند وقایع، نسبت دادن بیداد و خون‌ریزی به سپاهیان مغول به جای چنگیزخان و پسرانش، و همچنین نکوهش خان مغول و سردارانش از زبان دشمنان آن‌ها، به شکلی غیرمستقیم نظر منتقدانه خویش نسبت به مغولان و رؤسای آن‌ها را بیان کرده است.

یکی از نقدهای غیرمستقیم تبریزی از چنگیزیان را می‌توان در نقل داستان بیماری اگتای قآن دید. در اینجا تولوی پس از مشاهده بیماری برادرش اگتای، از خدا می‌خواهد که او به جای برادرش از دنیا برود و در توجیه این درخواست، به ستم و خون‌ریزی خود اعتراف می‌کند؛ البته تبریزی موضوع گناهکاری تولوی را از زبان خود او آورده تا مسئولیت آن را از دوش خود بردارد:

مکن تیره خورشید تابنده را	به جای برادر بی‌ر بنده را
نیازد هرگز از او هیچ‌کس	نیبوده است جز مرد فریادرس
اگر جست آزار من جستهم	رخ مهر و مه را به خون شسته‌ام...
جهان را از این کار آمد شگفت	که آزارها کرد این را گرفت

(همان: ۷۲ ب)

در گزارش نبرد تولوی با التانیان نیز منفی‌نمایی پنهان تبریزی را می‌توان دید. تولوی پس از شکست دادن لشکر التان و گرفتار کردن صدها تن از آن‌ها، به سپاهیان خود فرمان می‌دهد که به این جوانان زیباروی ختایی تجاوز کنند. سراینده *شهنشاه‌نامه* ابیات زیادی را به شرح دردناک این واقعه اختصاص داده و با ارائه تصویری مثبت از جنگجویان ختایی، ترحم و دلسوزی خواننده را برانگیخته، و تجاوز و ستم مغولان را بازتاب داده است. او نیروی مقابل مغولان را به سروسهی، سیمین‌تن و گلرخ تشبیه کرده و با به‌کاربردن واژه «پری» برای ختانیان و «دیو» برای سپاهیان تولوی، نوعی تقابل بین دو قطب مثبت و منفی ایجاد کرده است:

بر هر پری دیوی استاده بود چه گل رخ که بر خاک افتاده بود
 به از خرمن نسترن پیکرش به یکبار مشکین ز سنبل برش
 نماند به گلچهره‌ای گلشنی دو صد تخت زرین به سیمین تنی
 نشستند در پرده مردان جنگ شکسته شده شیشه نام و ننگ
 (همان: ۷۱ الف)

تبریزی حتی از نقد اگتای قآن که بیشتر ستایش‌هایی از او آورده شد، فروگذار نکرده و وصف او را با ابیات زیر به پایان رسانده است:

خدایو جهان بخش قآن تخت به یکبارگی شاد و پیروزبخت
 بداندیش مردی ستمکاره بود دریغا که یکباره می‌خواره بود
 (همان: ۷۲ الف)

در *سرتاسر شهنشاهنامه*، سپاهیان و سرداران مغول با صفات و تعبیرات منفی توصیف شده‌اند و برخلاف چنگیزخان و فرزندانش که معمولاً به شکلی غیرمستقیم نکوهش شده‌اند، شاعر بارها از سپاهیان مغول به صراحت با عناوینی مانند دیو، خونریز، ستمکار، خونخواره و «سواران خونریز نامهربان» (همان: ۵۷ ب و ۶۲ الف) نام برده است.

یکی دیگر از روش‌های نکوهش غیرمستقیم مغولان، نسبت دادن صفات منفی به آن‌ها از زبان دشمنانشان است. گویی شاعر نظرگاه منفی پنهان خود را از زبان دیگران بهتر بیان می‌کند. تبریزی بارها چنگیزخان را از زبان دشمنانش نکوهیده است؛ به عنوان نمونه زمانی که تاجوئیان نمی‌خواهند خود را تسلیم چنگیزخان کنند، زبان به نکوهش او می‌گشایند و با صفات منفی او را توصیف می‌کنند:

به شمشیر او رفت سالار ما پریشان ز پیکار او کار ما
 ستمکاره مردیست بی‌دادگر جهان کرد یکباره زیر و زبر
 (همان: ۵۲ الف)

در جایی دیگر کوشلک‌خان که دشمن سرسخت چنگیزخان است و پدرش به دست خان مغول کشته شده، پدر خود را به سیاوش و چنگیزخان را به گرسیوز، که یکی از چهره‌های منفی *شاهنامه* است، تشبیه می‌کند:

چنان شد تموچین دلیر و درشت
 چو شاه‌ی چو تابانک‌خان را بکشت
 نمانده ست ما را درختی رزی
 سیاووش را کشت گرسپیوزی
 نشاید چنان کشت خرگوش را
 بخوایم خون سیاووش را
 (همان: ۵۷ ب)

سپاهیان و سرداران مغول نیز بارها توسط دشمنان خود مورد نکوهش قرار گرفته‌اند و با صفاتی همچون ستمگری، خونخواری و سنگدلی توصیف شده‌اند؛ به عنوان نمونه در گزارش حمله مغول به سمرقند، جمعی از سرداران سمرقندی به بدگویی از مغولان می‌پردازند و آن‌ها را با توصیفات منفی وصف می‌کنند:

ز خون زن و مرد کردند کوه
 ز سنگ است و آهن دل این گروه...
 از این جنگیان رستگاری که دید
 سر مهر و آمیزگاری که دید
 ستمگر همه چون سپهر کبود
 در این دوده جز دود و آتش نبود
 (همان: ۶۱ ب)

در جایی دیگر سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه زبان به نکوهش سپاه مغول می‌گشاید و آن‌ها را بی‌دین و «از خدا دور و ز خود گم» لقب می‌دهد که از نظر ایدئولوژیکی و ارتباط با گفتمان مذهبی زمان دارای اهمیت است:

بترسید از این‌ها چو ما مردمند
 ولی از خدا دور وز خود گمنند
 اگر می‌کشند ندارند کیش
 دهد ایزدت مزد از کار بیش
 (همان: ۶۵ الف)

صحنه دیگر نقد مغولان توسط تبریزی را در توصیفات او از خون‌ریزی‌ها و کشتارهای مغولان می‌توان دید. شاعر در بسیاری از موارد که جنگجویی و نبرد چنگیزی یا لشکریان مغول را شرح داده، با استفاده از فنون بلاغی و زبانی، به‌طور ضمنی ستمکاری و خونخواری آن‌ها را به تصویر کشیده و چهره چنگیزخان و مغولانی خونخوار، بیرحم و ویرانگر را در ذهن خواننده مجسم کرده است؛ به عنوان نمونه زمانی که سپاه مغول، تاجوئیان را شکست می‌دهند، به دستور چنگیز، هفتاد سردار تاجوئی در دیگ جوشان قرار داده می‌شوند:

بگویند تا دیگ‌ها برنهند سران را از آن جایگه درنهند
 به فرمان سالار دیهیم جوی یلان را بیستند مانند گوی
 به یکبار در تنگنای نبرد نهادند در دیگ هفتاد مرد
 ز آب و ز آتش جهانی نماند ز سیمین بران استخوانی نماند
 (همان: ۴۸ الف)

همچنین پیمان‌شکنی چنگیزخان در اواخر عمرش، فرصتی برای انتقاد تبریزی فراهم می‌کند. خان مغول در هنگام فرارسیدن مرگش به تولوی و اگتای فرمان می‌دهد تا برخلاف عهدی که با شاه تنقوت دارند، پیمان را بشکنند و به او امان ندهند و پیر و جوان و شیرخواره را از دم تیغ بگذرانند:

ز دشمن به ناکامم آید به دام به شمشیر می‌کش به شبگیر و شام
 نباشد از آن سان گروهی دگر به یکباره بی‌مهر پرکینه‌ور
 مگو کودک است این و آن شیرخوار بکش گرنه ناگه شود مور مار
 (همان: ۶۸ ب)

در جایی دیگر هم، هرچند شاعر به ظاهر چنگیزخان را با سلیمان نبی مقایسه کرده، اما در واقع او را در نقطه مقابل شخصیت اسطوره‌ای سلیمان قرار داده است:

ز تیغ آنچه او دید در داوری سلیمان ندیده ز انگ‌شتری
 نیازد او مور و این مار کشت برون برد از او باز بسیار کشت
 (همان: ۵۲ ب)

در *شهنشاهنامه* بارها به کشتار و خون‌ریزی فرزندان چنگیزخان نیز اشاره شده است؛ چنان که در یک جا اگتای به کشتارهای بیهوده خود و برادرش تولوی بدین گونه اعتراف می‌کند:

جوانی تناور به سی سال شد به یک دم ز تیغ تو پامال شد
 به هرزه بسا خون که ما ریختیم چه گویم فردا چرا ریختیم
 (همان: ۷۱ ب)

علاوه بر این تبریزی در بیشتر موارد به گونه‌ای کشتار، ویرانی و خون‌ریزی سپاهیان مغول را به تصویر کشیده است که چهره‌های بسیار منفی و ناخوشایند از آن‌ها در برابر چشمان خواننده ترسیم شود؛ به عنوان نمونه، در شرح کشتار سپاه مغول به سرداری تولوی در خوارزم، تصویری خون‌بار و زنده از کشتار بسیار آن‌ها ارائه کرده است:

براندند خونی که کس دیده نیست	بگو دیده بشنو که بشنیده نیست
روان گشت خون و ز سر درگذشت	مبادا کسی را چنان سرگذشت
ندیده است گیتی چنان گیرودار	یکی پیر کشتی یکی شیرخوار

(همان: ۶۳ ب)

۲- تصویر غیر خودی (ایرانیان)

احمد تبریزی هر زمان که از ایرانیان و قوم ایرانی سخن گفته، از تعبیرات و صفات مثبت استفاده کرده است و کمتر موردی به چشم می‌خورد که تصویری منفی از آن‌ها ارائه کرده باشد. این نکته بیش از همه در مورد سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه برجسته است (عباسی و راشکی، ۱۳۸۹: ۲۱) که به هرروی نماینده واپسین رویارویی بزرگ ایرانیان در برابر مغولان بوده است. به همین جهت در اینجا نیز پس از ذکر مدایح شاعر از ایرانیان، بحث را با محوریت داده‌های تبریزی درباره جلال‌الدین پی خواهیم گرفت.

۲-۱- چهره مثبت مردم ایران

احمد تبریزی در بیشتر مواردی که از ایرانیان سخن گفته، تصویری مثبت از آن‌ها به دست می‌دهد. از جمله در سخن گفتن از حمله سپاه مغول به شهرهای مختلف ایران، با بهره‌گیری از ابزار تشبیه و استعاره، چهره‌ای مثبت از قوم ایرانی ترسیم می‌کند؛ چنان که مردم بخارا، سمرقند، خوارزم، قزوین و دیگر شهرها را به سرو سهی، لاله، خورشید و شخصیت‌های شاهنامه تشبیه می‌کند و تصویری سوزناک و غم‌انگیز از کشتار آن‌ها به نمایش می‌گذارد. به عنوان نمونه در گزارش عملکرد مغولان در اطراف بخارا می‌گوید:

شد از آه و فریاد و بانگ و فغان
 شدی پست هرجا بلنداختری
 در افغان جوانان باریک‌بین
 نگار شبستان بت خرگهی
 چه شهزادگانند در زیر خاک
 سیه چون زمین سنگدل آسمان
 زدی دست بردست هرجا سری
 در اندیشه پیران گوشه‌نشین
 چو لاله پریشان چو سروسهی
 سهی سرو و بالا چو خورشید پاک
 (تبریزی، ن. خ. ۲۷۸۰: همان: ۶۰ ب)

همین‌طور در هنگام روایت کشتار مردم خوارزم توسط سپاهیان مغول تصویری سوزناک ارائه

می‌کند و از شخصیت‌های برجسته *شاهنامه* فردوسی برای اشاره به آن‌ها استفاده می‌کند:

ز شمشیر غلتید خورشید پاک
 دل سنگ بر کوه و هامون گریست
 به گردون برآمد سر ماه و هور
 ندیده است روی کسی روزگار
 تن نازپرورد در خون و خاک
 زمین ناله کرد آسمان خون گریست
 ز زخم دم تیغ و سم ستور
 نه رستم بماند و نه اسفندیار
 (همان: ۶۵ الف)

همچنین شاعر بارها دلیری و مردانگی سرداران و بزرگان ایرانی را در مقابله و رویارویی با مغولان

ستوده و آن‌ها را به شخصیت‌های *شاهنامه* تشبیه کرده است؛ چنان‌که فردی را که الدخان و سردار سمرقند

خوانده، به رستم و گیو تشبیه کرده و حتی در آخر خداوند را نگهبان و محافظ او دانسته است:

در بسته شد باز و آمد به‌در
 سر سروران الدخان نام او
 چه ترس از هزاران هزاران سپاه
 چو شد گیو و رستم یکی پره‌نر
 همه توسن‌ان جهان رام او...
 کسی را که دادار دارد نگاه
 (همان: ۶۲ الف)

۲-۲- چهره مثبت فرمانده دشمن (جلال‌الدین خوارزمشاه)

۲-۲-۱- توصیف‌های صریح مثبت

یکی از مواضعی که می‌توان تصویر مثبت غیرخودی را به‌طور آشکار در آن شناسایی کرد،

یادکردهای تبریزی از سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه است. شاعر بارها جلال‌الدین را به شخصیت‌های

شاهنامه تشبیه کرده، رشادت‌های او را ستوده و او را از زبان سپاهیان و دشمنانش مدح گفته است. از آنجا که سلطان جلال‌الدین، بزرگ‌ترین دشمن چنگیزخانین در ایران بوده است، این شیوه یادکرد از او، از دیدگاه تحلیل گفتمان قابل توجه است. در مقابل تصویری که از پدر او، سلطان محمد خوارزمشاه در *شهنشاهنامه* ارائه شده، چهره شاهی بی‌خرد، ستمکار و ترسو است؛ گرچه در مقایسه با شخصیت‌هایی چون کوشلک‌خان نایمان و جاموقه‌ساجان، متحد و رقیب چنگیزخان، شیوه بیان و انتخاب صفات و واژگان در مورد سلطان محمد بار منفی کمتری دارد.

تبریزی در آغاز سلطان جلال‌الدین را با بهترین توصیفات معرفی می‌کند و او را برتر از نریمان، رستم و فریدون می‌داند. سپس با وجود این که تنها بخشی از منظومه به جلال‌الدین مرتبط است، ادعا می‌کند که *شهنشاهنامه* پر از شرح کارهای اوست:

دلیری که چون او دلاور نبود	نریمان نباشد سکندر نبود
فریدون فروغی تهمتن تنی	جهان پهلوانی سترگ افکنی
همه شیر نر گشته مستان او	چو رستم همه زبردستان او
به بازو خداوند برنا و زال	همه فر و فرهنگ و نامش جلال
نبردی اگر هست پیکار اوست	شهنشاه‌نامه پر از کار اوست

(همان: ۵۷ ب- ۵۸ الف)

همچنین سلطان جلال‌الدین بارها به خورشید، ماه، سرو سهی، شیر و پلنگ تشبیه شده و با صفات دادگر، جهان‌پهلوان، جهان‌دلیر، سپهردهش، خردپیشه وصف شده است و بارها به فر‌شاهی او اشاره شده است. بارها نیز شاعر دلاوری و مردانگی جلال‌الدین خوارزمشاه را ستوده است. برای نمونه، ارادت خود را به این پادشاه ایرانی در یک جا به شکلی آشکار نشان داده و با یک جمله دعایی، یاری او را از خدا طلب کرده است:

ز آورد فرزند خوارزم‌شاه	سراسیمه گشته روان سپاه
توانش ستودن هزارش درود	پسر گر نبودی پدر مرده بود...
کم سر گرفته خدا یار او	سپه جان فشاند بر کار او

(همان: ۵۹ ب)

در بسیاری موارد نیز گذشت و مردانگی جلال‌الدین خوارزمشاه مورد توجه شاعر قرار گرفته است؛ چنان که در هنگام نبرد با سپاه ارمن و اخلاط، وقتی یکی از مردان جلال‌الدین به او پیشنهاد می‌دهد تا سر چشمه را بر دشمن ببندند، جلال‌الدین خشمگین سنگی بر سر او می‌کوبد و این کار را دور از مردی می‌داند و تنها یاریگر خود را کردگار معرفی می‌کند:

چنین گفت ای مرد بی نام و ننگ ژبان شیر هرگز نترسد ز جنگ...
مرا گر بود مرد جنگی هزار نخواهد دل من به جز کردگار
(همان: ۷۸ الف)

یا زمانی که مردم اخلاط در برابر سپاه جلال‌الدین تسلیم می‌شوند، پور خوارزمشاه پیروزمندانه وارد کاخ اشرف، سالار اخلاط می‌شود و با مهربانی او را در آغوش می‌گیرد و از گناهِش می‌گذرد. همچنین جلال‌الدین پس از پیروزی بر سالار اربیل، او را می‌بخشد و مورد نواخت و دهش قرار می‌دهد:

کشیدند و بردند پیش کیش جهانجوی دل داد و جان و میش
به‌دست خودش بسته‌ها باز کرد جهان دهش بخشش آغاز کرد
(همان: ۷۵ ب)

در آثار حماسی، اسب و مرکب پهلوانان از ارزش خاصی برخوردار است و با بزرگی و دلاوری سوار خود متناسب است. اسب سلطان جلال‌الدین هم همچون دیگر شخصیت‌های حماسی از ستایش تبریزی بی‌نصیب نمانده و تبریزی بارها او را ستوده و با توصیفات اغراق‌آمیز وصف کرده است:

یکی تیزتک باره نامجوی که دیدی شب تیره از دور موی
شکستی شخودی در آوردگاه به پی پشت ماهی به رخ روی ماه
نه چون او یلی دیده برنا و پیر نه چون باره او دگر بارگیر
(همان: ۵۹ ب)

۲-۲-۲- نسبت دادن جلال‌الدین به گفتمان‌های مسلط و مقبول

در گفتمانی دیگر تبریزی بارها جلال‌الدین را به پادشاهان و پهلوانان شاهنامه همچون فریدون، جمشید، رستم، گودرز و گیو تشبیه کرده و حتی او را برتر و دلاورتر از آنها دانسته است:

گرم اسب باشد ز رستم چه باک دو صد گیو و گودرز صد مشت خاک

(همان: ۶۴ ب)

در ابیات زیر هم شاعر از زبان اگتای، یعنی طرف مقابل سلطان جلال‌الدین، از او به نیکی یاد می‌کند و او را از رستم و زال و سام، پهلوانان بزرگ شاهنامه، برتر می‌شمرد:

چنین گفت ای سروران سپاه به گه سوی فرزند خوارزمشاه

ببیند کاو در چه کار و کجاست گرش اژدر ار شیر خوانی رواست

از آن مرد اگر هستی آگه مکن ز سام و زال و ز رستم سخن

(همان: ۶۹ ب)

یکی از روش‌های مؤثر برای ایجاد تصویری موجه و مقبول از یک شخصیت در فرهنگ ایرانی - اسلامی، دادن رنگ و هویت مذهبی به اوست. سراینده شاهنامه نیز بارها از این شیوه برای ستایش جلال‌الدین خوارزمشاه بهره گرفته است؛ از جمله به ساختن مزگت (مسجد) و برپاکردن نماز توسط جلال‌الدین اشاره کرده است:

زبردست سرور خداوند کیش به تفلیس بشست یک ماه بیش

ببخشود او را که فریاد کرد دو سه مزگت و خانه بنیاد کرد

(همان: ۷۷ الف)

همچنین است تلاش شاعر برای دادن وجه دینی به برخی نبردهای جلال‌الدین که البته گفتمان رایج در میان مورخان چون نسوی نیز بوده است؛ خود جلال‌الدین چندین بار دلیل نبردش با گرجیان را کشتن گمراهان و نبرد در راه کیش عنوان کرده و از او با لقب شاه پاکیزه‌کیش یاد کرده است:

چنین گفت کوشیده‌ام بهر خویش بکوشم دو سه روز از بهر کیش

دهم جان ز بهر جهان‌آفرین چو خواهیم جان داد باری چنین

(همان: ۷۶ ب)

۲-۲-۳- تصویر مثبت از فرار جلال‌الدین

حتی گریزهای جلال‌الدین از مقابل مغولان، از نگاه تبریزی امری مذموم تلقی نشده است. هرگاه در میدان نبرد کار به فرار جلال‌الدین می‌انجامد، شاعر از به‌کاربردن افعالی همچون «گریختن» و «فرار» پرهیز کرده و در عوض کوشیده از افعال و عباراتی چون «راندن»، «جان به در بردن» و «روان شدن» استفاده کند که بار معنایی منفی ندارند. زمانی هم به توجیه فرار او می‌پردازد:

گه از چپ فکند و گه از راست سر
ز جنگ‌آوران برد جان را به‌در
به سویی روان شد که کس ره نبرد
سپه در پی‌اش کوه و هامون سپرد
(همان: ۶۵ الف)

یکی از نمونه‌های جالب در توجیه فرار جلال‌الدین، زمانی است که در صحرای موش با سپاه اخلاط و روم روبرو می‌شود. شاعر در ابتدا از بیماری و ناتوانی سلطان جلال‌الدین سخن می‌گوید که با وجود آن او قصد رویارویی با دشمن را دارد، اما یارانش به صد لابه او را از این کار منع می‌کنند. جلال‌الدین بر نبرد پافشاری می‌کند؛ دلیران سپاه دست او را می‌گیرند و او به‌ناچار به سوی روم می‌رود. به این ترتیب با زمینه‌چینی بیماری پادشاه و اصرار سپاهیان برای عدم مبارزه با دشمن، فرار او توجیه می‌شود:

به صد لابه گفتند برنا و پیر
تو را روز کنج است کنجی بگیر
چو نیرو نداری بگرد از نبرد
به دست آر درمانی از بهر درد
به پاسخ چنین گفت لشکرشکن
چه آید ز تن دل کند کار من...
به خون جگر نام اندوختم
گرفتم کم جان و بفروختم
روان شد که آید سوی رزم باز
گرفتند دستش که ای سرفراز
مران از برای خدا بازگرد
از آوردگه بازگردید مرد
(همان: ۷۸ ب)

۲-۲-۴- مدح جلال‌الدین از زبان دشمنان

یکی دیگر از روش‌های تأثیرگذار برای نشان دادن تصویری مثبت از شخصیت دلخواه، مدح و ستایش او از زبان دشمنان و مخالفان اوست. سرداران مغول و فرزندان چنگیز بارها با لحنی مثبت جلال‌الدین را ستوده‌اند. حتی خود چنگیزخان نیز هرگاه از پسر خوارزمشاه یعنی جلال‌الدین نام برده، او را ستایش کرده است. چنگیزخان با مشاهده نبرد و دلیری جلال‌الدین، زبان به مدح او می‌گشاید و نه تنها رشادت او را می‌ستاید، بلکه با مهر در او می‌نگرد:

پسندیده سالار پیکار او	نگه کرد از مهر در کار او
به گندآوران گفت مرد است مرد	دلیرانه خوش می‌رود در نبرد
اگر او چو خود لشکری داشتی	یکی مرد را زنده نگذاشتی
نمی‌گردد از ره نه از تیر و تیغ	چنین مرد را خون بریزی دریغ

(همان: ۶۵ ب)

یا در جایی دیگر جبهه، سردار معروف چنگیزخان، پس از مشاهده جنگاوری جلال‌الدین در آوردگاه، نزد چنگیز به مدح دلاوری و رشادت او می‌پردازد:

به از راستی در جهان نیست کار	ز فرزند خوارزم در کارزار
هنر سربلند و خرد خیره شد	زمین پاره گشت و هوا تیره شد
چو تیرش برون رفت از شست زه	کمان آفرین کرد و زه گفت زه...
بسی خوانده‌ایم و بسی دیده‌ایم	ندیدیم چون او و نشنیده‌ایم
دلیرانه کوشید در تنگنا	به مردی برون برد جان را ز ما

(همان: ۶۰ الف)

۲-۲-۵- مرثیه پنهان بر مرگ جلال‌الدین

سرانجام تصویری هم که تبریزی از مرگ سلطان جلال‌الدین به دست می‌دهد، از دیدگاه تحلیل گفتمان درخور توجه است. شاعر ابیات بسیاری را به این موضوع اختصاص داده و تصویری سوزناک از مرگ

سلطان و اندوه سپاهیانش ترسیم کرده است؛ قاتل او با صفات منفی وصف شده و یارانش زبان به مدح او می‌گشایند و او را برتر از تهمتن می‌خوانند:

فکنند در پیش گمراه را	یکی گفت من کشته‌ام شاه را
دریند جامه همه سربه‌سر	برفتند تا بر سر دادگر
به فریاد گفتند ای پادشاه...	فتادند بر خاک از گرد راه
نیفکنند هرگز چو تو پهلوان	فکنده است پر پهلوان را جهان
نیوید چو تو سرو بر جویبار	نیاید چو تو مرد بر کارزار

(همان: ۷۹ ب)

شاعر همچنین نهایت اندوه خود را از این رویداد نشان می‌دهد و بر کشته‌شدن و برفتادن خاندان خوارزمشاهی سوگواری می‌کند:

درفتند سپهر و برفتند جهان	برافتاد یکباره این خاندان
---------------------------	---------------------------

(همان)

۲-۳- تصویر منفی جلال‌الدین

اگرچه آنچه که از زبان احمد تبریزی دربارهٔ سلطان جلال‌الدین آورده شد، وجه غالب در روایت شاعر دربارهٔ این فرمانروا است، اما نباید از نقدهای ولو اندک او از رفتارهای سلطان، به‌ویژه آنجا که با خلیفهٔ عباسی یا سلطان مسلمان هند روبرو می‌شود، چشم‌پوشی کرد. زمانی که جلال‌الدین در عقب‌نشینی به هندوستان، به شهر ملتان می‌رسد، فرستاده‌ای نزد ناصرالدین قباچه، سالار ملتان می‌فرستد، اما قباچه به بدی از او یاد می‌کند و او را به مرگ وعده می‌دهد. بنابراین سلطان به نبرد او می‌رود و پس از شکست دادنش، فرمان سوزاندن و ویرانی می‌دهد:

چنین گفت جان و جهان دگر	بسوزید یکسر ز خشک و ز تر
به یکباره آتش برافروختند	گر ایوان اگر تخت را سوختند
درخشید آتش هوا تیره کرد	ز هندو ز زنگی برآورد گرد

(همان: ۷۴ الف)

البته بار منفی ای که شاعر به این رفتار خوارزمشاه می‌دهد، در مقایسه با موارد مشابه از سوی مغولان که بیشتر بدان‌ها اشاره شد، بسیار کمتر می‌نماید. از دیگر تصویرهای تاراج و بیداد سپاه جلال‌الدین، می‌توان به نبرد او با قشتمور، سردار خلیفه ناصر الدین‌الله در نزدیکی بغداد اشاره کرد:

به تاراج بی ره برآید دست	سر ناکسان را بیاید شکست
به آتش برآید از این گرد دشت	نگه می‌کنم تا چه خواهند گشت
اگر خرمن از خانه آتش بسوخت	اگر دل اگر دیده تیرش بسوخت
زن و مرد کردند لابه‌گری	چو سنگ و چو سندان دل لشکری

(همان: ۷۵ ب)

در این موارد، طبق گزارش تبریزی، ابتدا جلال‌الدین پیام آشتی و صلح به سوی مخالفان خود می‌فرستد و پس از عدم پذیرش و دشمنی آن‌ها، دست به ستم و ویرانی می‌زند. به این ترتیب شاعر به طور ضمنی رفتار جلال‌الدین در برخورد با مخالفانش را توجیه می‌کند. علاوه بر این در هیچ یک از این ابیات سخنی از کشتار و خون‌ریختن نیست و تنها به ویرانی و تاراج اشاره شده است. تنها در یک مورد، خون‌ریزی و ستم سپاهیان جلال‌الدین آورده شده که شاعر با توجه به مایه‌های مذهبی، آن را توجیه کرده است:

به هنگام رفتند پیش کشیش	کشیدند سختش به رو و به ریش
به یک پای از در درآویختند	ز شبگیر تا شام خون ریختند
برآورد مرد سرافراز دست	گرفت و رها کرد و بست و شکست
از آتش جهان را پر از دود کرد	ز خاج چلیپا برآورد گرد

(همان: ۷۷ الف)

نکته قابل توجه این است که تمام ابیاتی که به شکلی تصویری منفی از جلال‌الدین نشان داده، در بخش سفر او به هندوستان است و در زمان حضور سلطان جلال‌الدین در ایران و در بخش‌های جنگ با مغولان، زمانی که فرزند خوارزمشاه فرمانده سپاه ایران در برابر لشکریان مغول است، حتی یک بیت در نکوهش او نیامده است.

۲-۴- چهره جلال‌الدین در دیگر آثار تاریخی

در فرجام سخن مناسب است اشاره‌ای نیز به تصویر سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در دیگر تاریخ‌نوشته‌های عصر مغول و مقایسه آن‌ها با روایت سراینده *شهنشاهنامه* در این باره داشته باشیم. این قیاس از آن جهت ضرورت دارد که نشان می‌دهد شاعر در بسیاری موارد حتی بیش از مورخان متقدم، برای بزرگداشت جلال‌الدین خوارزمشاه از خود مایه گذاشته است و این موضوع اهمیت تحلیل گفتمان او در این مورد را دو چندان می‌کند.

شهاب‌الدین محمد خرندزی نسوی، نویسنده کتاب *سیرت جلال‌الدین مینکبرنی*، که سال‌ها منشی سلطان جلال‌الدین و آشکارا طرفدار و دوستدار او بوده است، در کتاب خود بارها از مغولان با عنوان کفار یاد کرده، بر آن‌ها لعنت فرستاده و جایگاه آن‌ها را جهنم دانسته است و از جلال‌الدین به نیکی یاد کرده است؛ اما با این وجود نویسنده معمولاً نام جلال‌الدین را بدون صفت و وصف خاصی ذکر کرده و گاهی جملات دعایی مانند «الله تراها و جعل الجنة ماثواها» (نسوی، ۱۳۴۴: ۴) یا «اعلی الله فی الشهاده درجته» (همان: ۱۳۰) به دنبال نام او آورده است.

این در حالی است که همان‌طور که اشاره شد، در *شهنشاهنامه* نام جلال‌الدین همراه مدایح آشکارتر و بیشتری آمده است. همچنین در *شهنشاهنامه* هنگام توصیف نبردهای جلال‌الدین با دشمنان و لشکریان مغول- چه در دوران سلطنت محمد خوارزمشاه و چه پس از مرگ او و جانشینی جلال‌الدین به جای پدر- بارها دلیری و جنگاوری او ستوده شده است. اما در *سیرت جلال‌الدین*، در شرح جنگ‌هایی که در دوره سلطنت محمد خوارزمشاه رخ داده، هیچ سخنی از جنگجویی و دلآوری جلال‌الدین در میدان‌های نبرد به میان نیامده است. پس از جانشینی جلال‌الدین به جای پدر هم معمولاً تنها به شکست یا پیروزی او در آوردگاه اشاره شده و بر خلاف پردازش تبریزی، وصف یا مدح خاصی از وی نشده است. برای نمونه در گزارش نسوی از نبرد سلطان جلال‌الدین با تعدادی از سپاهیان مغول در نزدیکی نسا، تنها به منهزم شدن مغولان اشاره شده است (همان: ۸۶). البته نسوی در معدود مواردی مانند نبرد او با سپاه تولوی در غزنین یا هنگام عبور او از سند، دلیری سلطان جلال‌الدین را ستوده است (همان: ۱۰۶، ۱۱۳). چنان که اشاره شد این گونه توصیفات در مقایسه با اوصاف مثبت و شرح دلآوری‌های جلال‌الدین در *شهنشاهنامه* بسیار کم‌رنگ‌تر است و بسامد پایین‌تری دارد.

در کتاب *طبقات ناصری*، مورخ مخالف مغولان، هم عبارات مثبتی مانند «در غایت مبارزت و شجاعت و کاردانی» به کار برده شده است (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۳۱۵)؛ اما تصویری که در *تاریخ جهانگشای جوینی* از سلطان ارائه شده، نسبت به آثار تاریخی دیگر از جمله *سیرت جلال‌الدین مینکبرتی*، مثبت‌تر و برجسته‌تر است؛ البته باز هم در مقایسه با *شهنشاه‌نامه تبریزی*، شیوه توصیفات و تعداد آن‌ها بسیار کمتر است. جوینی هم چندبار جلال‌الدین را به رستم و پوردستان تشبیه کرده و او را شیر ژبان نامیده و وی را از زبان چنگیزخان مدح کرده است. هنگام عبور جلال‌الدین از رود سند، چنگیزخان لب به ستایش او می‌گشاید، او «از غایت تعجب دست بر دهان نهاد؛ با پسران می‌گفت از پدر، پسر چنین باید:

چو اسفندیار از پیشش بنگرید	بدان سوی رودش به خشگی بدید
همی گفت کاین را نخوانید مرد	یکی زنده‌پیل است با شاخ و برد
همی گفت و می‌کرد از آن سو نگاه	که رستم همی رفت جویان راه»

(جوینی، ۱۳۸۷: ۱/۳۱۴)

و در جایی دیگر به نوشته او، دلیری سلطان حتی ملایک را به تحسین وامی‌دارد و او بر رستم دستان برتری می‌یابد (همان: ۲/۲۱۳).

نتیجه‌گیری

تحلیل گفتمان انتقادی از رویکردهایی است که می‌تواند به فهم بهتر معانی نهفته در آثار گذشتگان از جمله شاعران کمک کند. در این مقاله، منظومه خطی *شهنشاه‌نامه احمد تبریزی* با چنین رویکردی مورد بررسی قرار گرفت تا تصویر ارائه شده توسط شاعر - که خود در فضای سیاسی مغولان قرار داشته است - از خودی (مغولان) و غیر خودی (ایرانیان) بازسازی شود. اگرچه تبریزی در *شهنشاه‌نامه* به‌ندرت به‌طور آشکار چنگیزخان و خاندانش را نکوهیده و حتی از صفات و تشبیهات مثبت در مورد آن‌ها استفاده کرده است، اما حتی در همین مورد هم او با بهره‌گیری از گفتمان مسلط، از طریق ارتباط با مؤلفه‌های بومی و مذهبی، از جمله تشبیه آن‌ها به شخصیت‌های شاهنامه فردوسی، در عمل تعلق خاطر خود را به فرهنگ و هویت غیرمسلط یا همان ایرانی - اسلامی نشان داده و

از مغولان فاصله گرفته است. در عین حال، هر جا که مجال دست داده به صورت غیرمستقیم از ذمّ مغولان نیز فروگذار نکرده است.

شاعر در پشت لایه‌های ظاهری یادشده، بومی‌گرایی و وفاداری خود به هموطنانش را نشان داده و با کمک تکنیک‌های بلاغی و زبانی همچون نکوهش چنگیزخان و مغولان از زبان دشمن، بیان خون‌ریزی‌ها و کشتارهای آن‌ها، بیداد و بی‌رحمی این به‌ظاهر خودی‌ها (مغولان) را به تصویر کشیده است. در مقابل او بر محور شخصیتی چون سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، شاخص‌ترین مبارز رویاروی مغولان، صفات و تشبیهات مثبتی را به کار برده، دلاوری و مردانگی او را ستوده و بارها او را از زبان دشمنانش ستایش کرده و به شخصیت‌های برجسته *شاهنامه* تشبیه کرده است و حتی پا را از مورخان ایرانی و نزدیک به جلال‌الدین فراتر نهاده است.

یادداشت‌ها

۱- نگارنده مقاله به همراه آقای جواد راشکی، فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، مشغول تصحیح نسخه خطی *شهنشاهنامه* است. امید است این منظومه به زودی چاپ شود و در اختیار علاقه‌مندان قرار بگیرد.

کتابنامه

- آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۸۵). *تحلیل گفتمان انتقادی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۳). «نکته‌هایی درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*. تابستان ۱۳۸۳، ش ۴، صص ۳۶-۷.
- تبریزی، احمد. (تاریخ کتابت: ۸۰۰ ق.). *شهنشاهنامه*. کتابخانه موزه بریتانیا، نسخه خطی شماره ۲۷۸۰. تألیف ۷۳۸ ق.
- جوزجانی، ابو عمر منهاج‌الدین سراج. (۱۳۴۲). *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی. کابل: پوهنی مطبعه.
- جوینی، علاء‌الدین عظاملک. (۱۳۸۷). *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح احمد خاتمی. تهران: علم.

راشکی علی آباد، جواد. (۱۳۸۹). *تاریخ‌نگاری منظوم در دوره مغول*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فوسی مشهد.

عباسی، جواد و راشکی علی آباد، جواد. (۱۳۸۹). «عنایت به شاهنامه فردوسی و شاهنامه‌سرایی در عصر فرمانروایی مغولان بر ایران (بررسی موردی: دو شاهنامه خطی در تاریخ مغول)». *جستارهای ادبی*. تابستان ۱۳۸۹. ش ۱۶۹، صص ۴۴-۱۹.

مرتضوی، منوچهر. (۱۳۷۰). *مسائل عصر ایخانان*. تهران: آگاه.

نسوی، شهاب‌الدین محمد. (۱۳۴۴). *سیرت جلال‌الدین میکبرتی، تصحیح مجتبی مینوی*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ون دایک، تیون ای. (۱۳۸۲). *مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان‌کاوی انتقادی*. ترجمه پیروز ایزدی و دیگران. ویراسته مهراں مهاجر و محمد نبوی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

یارمحمدی، لطف‌الله. (۱۳۸۵). *ارتباطات از منظر گفتمان‌شناسی انتقادی*. تهران: هرمس.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی